یادداشت

پاجوش‌ها: حمایت رهبری به معنای تأیید نیست

جدال چنارها و پاجوش‌ها بر سر حمایت از پزشکیان

داوود حشمتی: بلافاصله بعد از سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای، جریان چنارهای اصولگرا شروع به روایت‌سازی و استفاده از سخنرانی در جهت مخالفت با جریان پاجوش‌ها که رقیب اصلی آنها در درون اصولگرایی است، کرد.

حملات از ناحیه رسانه‌های آنها به پاجوش‌ها آغاز شد و در میان پاجوش‌ها، این تنها حمید رسایی بود که به آنها پاسخ می‌داد. دال مرکزی استدلال آنها نیز حمایت آیت‌الله خامنه‌ای از دولت پزشکیان و فشار پاجوش‌ها برای طرح مسئله عدم کفایت او بود. به‌طور خلاصه، اختلاف‌نظر آنها بر سر این مسئله است که کشف کنند با وجود حمایت رهبری از پزشکیان، آیا می‌توان مسئله عدم کفایت او را دنبال کرد؟ چنارها معتقدند ممکن نیست و حمایت رهبری از دولت پزشکیان که آن را زحمتکش نامیدند، به معنای حمایت است؛ بااین‌حال، طرف مقابل معتقد است حمایت رهبری از پزشکیان مانند حمایت امام خمینی از بنی‌صدر است. از همین‌رو شبیه‌سازی این دو واقعه از نظر آنها کلید حل ماجراست. به‌طور خلاصه آنها معتقدند رهبری مانند امام تنها به دلیل رأی مردم به پزشکیان از او حمایت می‌کنند و این به معنای تأیید اقدامات دولت و همچنین جلوگیری از ایفای نقش توسط مجلس برای عزل او نیست. این موضع را باید دقیق‌تر بررسی کرد.

هفته‌ها بود بحث مواجهه با دولت پزشکیان مطرح بود، اما بعد از سخنرانی روز دوم شهریور ۱۴۰۴، این بحث به یک جدال تبدیل شد. تا جایی که بحث بر سر نحوه مواجهه با دولت مسعود پزشکیان، دوباره شکاف قدیمی میان «چنارهای» محافظه‌کار و «پاجوش‌های» تندرو در جریان اصولگرا را زنده کرد. نقطه عزیمت این جدال، نوشته‌های حمید رسایی بود که صریح‌تر از دیگران، موضوع «عدم کفایت سیاسی» رئیس‌جمهور را پیش کشید؛ درست همان تعبیری که در تاریخ جمهوری اسلامی تنها یک بار و درباره ابوالحسن بنی‌صدر به کار گرفته شد.

رسایی در متنی جنجالی نوشته بود: «می‌گویند طرح موضوع عدم کفایت سیاسی پزشکیان بین دو جنگ، خلاف مصلحت است! می‌گویم جلسه عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر وسط جنگ بود». این البته موضع‌گیری یک هفته قبل آنها بود.

با پایان سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای، جریان رسانه‌ای متعلق به چنارها در توییتر و رسانه‌هایشان حمله به پاجوش‌ها را هم در کنار جریان اصلاحات دنبال کردند. روزنامه فرهیختگان به‌عنوان پایگاه اصلی مکتوب این جریان، به موضع‌گیری رسایی واکنش نشان داد و نوشت: «انسدادطلبان به این امید که موسی در طور است، طرح استیضاح پزشکیان را پیش می‌کشند؛ به آن امید که خود از سایه برخیزند». عبارتی که مشخصا به جریان جلیلی و پاجوش‌ها اشاره می‌کند که تصور کردند در نبود مسئولان عالی کشور می‌توانند با عزل رئیس‌جمهور از دولت سایه به دولت اصلی منتقل شوند. همچنین احدیان، دستیار سیاسی قالیباف نوشت: «گذشته به کنار، از این پس هرکس بر مخالفت با وفاق ذیل سیاست‌های نظام اصرار کند، راهش را از راه رهبری جدا کرده است». رسایی هم به او پاسخ داد: «همان‌طور که انتظار می‌رفت، جریانی که در دوره شهید رئیسی، علی‌رغم حمایت‌های صریح و معنی‌دار رهبر انقلاب از آن شهید، جفت‌پا روی گلوی رئیس‌جمهور وقت می‌رفتند و فقط برای یک بخش‌نامه قانونی، چنان عرصه را بر رئیس‌جمهور شهید و وزیر کشورش تنگ کردند که علی‌رغم شروع فرایند انتخابات، مجبور شدند معاون سیاسی خود را کنار بگذارند تا این جماعت کشور را به آشوب نکشانند، حالا همه چیز را در آینه وفاق می‌بینند!».

جریان پاجوش‌ها اما برای رفتار خود دلایلی دارند. اولا معتقدند این رفتار در موضوع برجام نیز تکرار شد. پاجوش‌ها خطاب به چنارها می‌گویند که شما «در سال‌های ۹۲ تا ۹۴، حامی توافق هسته‌ای شده بودید و استدلال می‌کردید باید از دولت حمایت کرد تا ثمرات احتمالی آن صرفا به نام اصلاح‌طلبان نوشته نشود». بعد هم به آنها کنایه می‌زنند که «همان جماعتی که دیروز برجام را «فتح‌الفتوح» می‌دانست، اکنون در مذمت آن قلم‌فرسایی می‌کنند».

تفسیر دوم آنها نیز به موضع‌گیری امام خمینی در مقابل بنی‌صدر برمی‌گردد. حمید رسایی پیش‌تر یک بار در یادداشتی به فلسفه حمایت امام خمینی از بنی‌صدر اشاره کرد؛ حمایتی که به روایت محسن رفیق‌دوست، نه از شخص رئیس‌جمهور وقت، بلکه از رأی ۱۱ میلیونی مردم بود. رفیق‌دوست در بخشی از خاطراتش که مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر کرده است، می‌گوید: «چهار ماه قبل از برکناری بنی‌صدر، خدمت امام رفته بودم. آخرش گفتم «آقا من یک سؤال دارم». با اجازه امام گفتم «شما آقایان بهشتی، خامنه‌ای و هاشمی را خوب می‌شناسید. در مقابل این حمله و ظلمی که بنی‌صدر به اینها می‌کند، چطور از بنی‌صدر حمایت می‌کنید؟». امام قبل از اتمام جمله‌ام با عصبانیت فرمودند: «من از بنی‌صدر حمایت نمی‌کنم. برای من بنی‌صدر مهم نیست، آن ۱۱ میلیون انسانی مهم‌اند که به بنی‌صدر رأی دادند و باید مردم رأی‌شان را پس بگیرند. هرچه به او دادند از او بگیرند...».

نظیر این روایت را احمد توکلی هم بیان می‌کند: «یک روز آقای خامنه‌ای، هاشمی، یزدی، رجایی، پرورش، بنده و مرحوم محمد منتظری خدمت امام رفتیم. آقا یک غزل حافظ خواند که یکی از بیت‌هایش این بود «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان/ قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو» و به امام گلایه و شکایت کرد و بعد شروع کرد گفت که بنی‌صدر این‌طور می‌کند و آن‌طور می‌کند و مثال زد و گفت فلان‌کس در ارتش (که بعدها شهید شد) هرچند آدم خوب و مسلمانی است، اما خیال نکنید که باتقواست و بنی‌صدر به‌اصطلاح عوامانه آن را غر می‌زند و از او عضوگیری می‌کند. وقتی آقا گفت که این شخص تقوا ندارد، امام خندید و گفت همه ما همین‌طور هستیم». این روایت‌ها برای پاجوش‌ها تبدیل به یک «الگوی رفتاری» شده است. این الگو این‌گونه است که معتقدند می‌توان از پزشکیان انتقاد کرد، حتی او را فاقد کفایت دانست، بی‌آنکه حمایت‌های رسمی رهبر انقلاب را نشانه رضایت از عملکرد او قلمداد کرد. در نگاه آنان، حمایت رهبران جمهوری اسلامی از رؤسای جمهور، چه در دهه ۶۰ و چه امروز، بیش از آنکه تأیید عملکرد باشد، نوعی پایبندی به رأی مردم و رعایت مصلحت نظام است. پاجوش‌های امروز این روایت‌ها را بازخوانی می‌کنند تا ثابت کنند حمایت فعلی رهبری از پزشکیان هم نه برآمده از رضایت، بلکه ناشی از همان مصلحت‌سنجی است. در مقابل، چنارهای جریان اصولگرا معتقدند آنها به دنبال کسب قدرت هستند و به مصالح کشور توجهی ندارند.

*فلسفه حمایت؛ رضایت یا مصلحت؟

این دو برداشت متفاوت، امروز به یکی از محوری‌ترین خطوط شکاف در جریان اصولگرا بدل شده است.

• پاجوش‌ها بر محور «نقد بی‌امان» حرکت می‌کنند و حتی عدم کفایت سیاسی یا تلاش برای استعفا را دنبال می‌کنند.

• چنارها بر استمرار حمایت مشروط تأکید دارند؛ به این معنا که ضمن نقد تصمیم‌ها و عملکردها، باید اجازه داد رئیس‌جمهور بر مبنای رأی مردم مسیر خود را طی کند.

*بازگشت به پرسش اصلی

اختلاف میان پاجوش‌ها و چنارها بر سر حمایت یا عدم حمایت از دولت پزشکیان ابعادی فراتر از خود دولت دارد. این موضوع به نزاعی سیاسی و کسب قدرت میان آنها بدل شده است. پاجوش‌ها جلیلی را به‌عنوان نفر دوم انتخابات گزینه جانشینی پزشکیان می‌دانند و چنارها هم معتقدند آنها به دنبال همین مسئله هستند. به‌علاوه، چنارها بر این باورند که در صورت بازگشت پاجوش‌ها به پاستور، مسئله مهار آنها سخت‌تر و پیچیده‌تر خواهد شد. از همین‌رو تمایل دارند وضعیت فعلی حفظ و پاجوش‌ها از دستیابی به قدرت دورتر بمانند.

«شرق» گفته پزشکیان درباره قطع بودجه برخی نهادها و سازمان‌ها را واکاوی می‌کند

از آزمون شجاعت تا آزمون سیاسی

حشمت‌الله فلاحت‌پیشه: این بار باید واقعا میان مردم و نهادهای بودجه‌خوار یکی انتخاب شود

آلبرت بغزیان: ادعای قطع بودجه نهادها بدون حمایت سیاسی، در حد شعار باقی می‌ماند

عکس: جاوش هماوندی

مهدی بازرگان: در روزهای اخیر سخنان مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور، در دیدار با مدیران رسانه‌ها بار دیگر بحث پرچالش بودجه و شیوه تخصیص منابع عمومی را به صدر خبرها آورد. او بی‌پرده گفت که «این پول‌ها باید صرف نان مردم شود، کارمان شده فقط به یک مشت بنیاد و سازمان الکی که به هیچ دردی نمی‌خورند، پول بدهیم. به مسئولان گفتم این بساط باید جمع شود». این اظهارات مستقیم، نشانه‌ای است از عزم دولت برای تغییر رویکردی که دهه‌هاست ساختار بودجه کشور را گرفتار کرده است. آنچه پزشکیان بر آن انگشت گذاشت، همان مفهوم «بودجه‌ریزی عملیاتی» است؛ مدلی که نزدیک به دو دهه است در قوانین برنامه توسعه کشور ذکر شده، اما هیچ‌گاه به‌طور کامل اجرا نشده است. در این مدل، منابع براساس «عملکرد و خروجی دستگاه‌ها» تخصیص می‌یابد، نه صرفا بر مبنای ردیف‌های تاریخی و هزینه‌های جاری. اجرای چنین سیستمی نیازمند شفافیت، پاسخ‌گویی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اطلاعاتی است؛ الزاماتی که هنوز در بسیاری از دستگاه‌ها شکل نگرفته است.

به گفته اقتصاددانان، یکی از ریشه‌های اصلی کسری بودجه مزمن کشور، تداوم همین شیوه سنتی است که هر سال، بودجه دستگاه‌ها را صرفا با درصدی افزایش نسبت به سال قبل می‌نویسد، بدون اینکه بازدهی یا کارایی آنها بررسی شود. همین ساختار معیوب باعث شده تا سازمان‌ها و نهادهایی که بعضا کارکرد روشنی هم ندارند، هر سال سهم بیشتری از منابع عمومی را به خود اختصاص دهند. براساس گزارش‌های رسمی، کسری بودجه سال ۱۴۰۴ حدود ۸۰۰ هزار میلیارد تومان برآورد شده است. وزیر اقتصاد نیز تأیید کرده که دولت برای پوشش این شکاف عظیم، ناچار به انتشار اوراق بدهی در مقیاسی بی‌سابقه خواهد شد؛ اقدامی که خود به معضل تأمین مالی و بدهی‌های سنگین آتی دامن می‌زند. برخی برآوردها نشان می‌دهد اگر روند موجود اصلاح نشود، کسری بودجه سال آینده حتی از مرز هزار هزار میلیارد تومان نیز عبور خواهد کرد. پیامد چنین وضعیتی روشن است: استقراض بیشتر از بانک مرکزی، افزایش نقدینگی، تورم و فشار مضاعف بر زندگی مردم.

اقتصاددانان نیز هشدار داده‌اند که اگر بودجه‌ریزی عملیاتی صرفا به یک گزارش‌نویسی صوری بدل شود، تغییری در کارایی ایجاد نخواهد شد و تنها به انباشت بوروکراسی خواهد افزود. به باور آنان، اجرای واقعی این نظام می‌تواند شفافیت مالی دستگاه‌ها را افزایش داده و تخصیص منابع را به سمت فعالیت‌های مؤثر هدایت کند. در کنار دیدگاه‌های اقتصادی، واکنش‌های سیاسی به سخنان رئیس‌جمهور طیفی گسترده را در بر می‌گیرد. برخی همچون مهرداد لاهوتی، عضو پیشین کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، با استقبال از طرح دولت می‌گویند «بودجه‌نویسی فعلی بیشتر به رونویسی از سال قبل شبیه بوده و نیازمند اصلاح جدی است. اگر ردیف‌های غیرضروری حذف و بودجه مبتنی بر عملکرد شود، هم کارآمدی افزایش می‌یابد و هم دولت کوچک‌تر و چابک‌تر خواهد شد». بااین‌حال، طیف دیگری هشدار می‌دهند که این مسیر، مانند تجربه دولت‌های پیشین، هزینه‌های سنگینی برای دولت به همراه خواهد داشت. حسام‌الدین آشنا، مشاور دولت حسن روحانی، خطاب به پزشکیان نوشت: «لطفا از تجربه دولت یازدهم درس بگیرید؛ این راه را دنبال نکنید». اشاره او به فشارهای سنگینی است که دولت روحانی در مواجهه با نهادهای قدرتمند بودجه‌گیر تحمل کرد و در نهایت نتوانست اصلاحات ساختاری مدنظر خود را پیش ببرد. از سوی دیگر، فعالان فرهنگی همچون سیدمحمد بهشتی نیز به صراحت از ضرورت این اصلاح دفاع کرده‌اند. او می‌گوید: «از روزی که انحرافات بودجه‌ای آغاز شد تا امروز، هزاران میلیارد تومان از منابع کشور صرف اموری شده که خروجی مشخصی ندارند. بزرگ‌ترین سازمان بودجه‌خوار در کشور، صداوسیماست که با وجود دریافت بودجه‌های هنگفت، نه‌تنها کارآمدی ندارد، بلکه بر مشکلات جامعه افزوده است».

بخش مهمی از این چالش درواقع ریشه در مقاومت سازمان‌ها و نهادهایی دارد که سال‌ها از بودجه‌های کلان و بدون نظارت بهره‌مند بوده‌اند. به گفته احمد زیدآبادی، فعال سیاسی، این «بساط بودجه‌خواری» به محض احساس خطر، پای مقدسات و ارزش‌ها را به میدان می‌کشد و هر دولتی را در تنگنای سیاسی و اجتماعی قرار می‌دهد. او هشدار می‌دهد که بدون مقابله جدی با این مقاومت‌ها، هر اصلاحی نیمه‌تمام خواهد ماند. اکنون دولت چهاردهم در برابر انتخابی دشوار قرار گرفته است؛ یا مانند دولت‌های پیشین به تداوم روند موجود تن دهد و هزینه آن را بر دوش مردم بگذارد یا با جسارت، ساختار بودجه را اصلاح کند. تجربه‌های گذشته نشان می‌دهد این مسیر پرهزینه و پرفشار است؛ بااین‌حال، بسیاری از کارشناسان تأکید می‌کنند که تنها راه نجات اقتصاد ایران همین است. اگر پزشکیان و تیم اقتصادی‌اش بتوانند بودجه ۱۴۰۵ را بر مبنای عملکرد واقعی دستگاه‌ها تدوین کنند، شاید بتوان آن را نقطه عطفی در تاریخ مالی کشور دانست، اما اگر این تصمیم در برابر فشارهای سیاسی و مقاومت نهادهای ذی‌نفع عقب‌نشینی کند، خطر آن وجود دارد که بحران کسری بودجه به مرزهای بی‌سابقه برسد و بار دیگر مردم، قربانی اصلی سیاست‌های ناکام اقتصادی شوند.

حشمت‌الله فلاحت‌پیشه: این بار باید واقعا میان مردم و نهادهای بودجه‌خوار یکی انتخاب شود

پیرو نکات یادشده، حشمت‌الله فلاحت‌پیشه در گپ‌وگفت خود با «شرق»، ابتدا به ساکن تصریح می‌کند که «سخنان رئیس‌جمهور هرچند از نظر محتوا درست است، اما دست‌کم یک سال دیرتر مطرح شده است». این نماینده ادوار مجلس یادآور می‌شود: «پزشکیان در ابتدای کار با شعارهایی همچون اصلاحات سیاسی و اقتصادی در داخل و تنش‌زدایی در سیاست خارجی وارد عرصه شد، اما خیلی زود از این سه‌گانه انتخاباتی فاصله گرفت و در همان دور باطل دولت‌های گذشته گرفتار شد؛ دوری که با عدم تحقق اصلاحات اقتصادی و سیاسی در داخل و ادامه چالش‌ها در عرصه خارجی شناخته می‌شود».

به باور فلاحت‌پیشه، «رئیس‌جمهور در سال نخست خود انرژی زیادی را صرف طرح‌هایی همچون «وفاق ملی» کرد، اما این رویکرد ساده‌انگارانه نتیجه‌ای در بر نداشت و عملا مخالفان سیاسی توانستند عرصه را در اختیار بگیرند و دولت را متهم به ناکارآمدی کنند». عضو اسبق کمیسیون برنامه و بودجه مجلس می‌گوید: «پیش‌بینی بسیاری از دلسوزان که چشم به مقام و منصبی نداشتند، از همان ابتدا این بود که اگر اصلاحات ساختاری بودجه عملی نشود، دولت بار دیگر به همان مسیر فرساینده گذشته بازمی‌گردد. یکی از وعده‌های اصلی پزشکیان، حذف ردیف‌های بودجه‌ای بود که به نهادها و گروه‌هایی اختصاص یافته که هیچ ارتباطی با منافع عمومی ندارند».

به گفته این استاد دانشگاه، «براساس قانون، بودجه باید عملیاتی باشد و در راستای منافع عمومی هزینه شود؛ بااین‌حال، در ایران ردیف‌های متعددی وجود دارد که به نام افراد یا گروه‌های خاص تعریف شده و این بودجه‌ها عملا نه‌تنها در مسیر منافع مردم مصرف نمی‌شود، بلکه به ابزار حفظ قدرت و نفوذ بدل شده است». کارشناس امور سیاسی و اقتصادی با اشاره به عملکرد یک سال گذشته دولت معترف است: «برخلاف انتظار اولیه حامیان دولت پزشکیان، نه‌تنها بودجه چنین نهادهایی کاهش نیافت، بلکه در مواردی افزایش هم پیدا کرد. این در حالی است که بسیاری از دستگاه‌ها هیچ عملکرد قابل دفاعی نداشتند. به‌عنوان مثال، صداوسیمای جمهوری اسلامی با وجود دریافت بودجه‌ای بیش از ۳۵ هزار میلیارد تومان، از نظر میزان نفوذ اجتماعی و تأثیرگذاری بر افکار عمومی یکی از پایین‌ترین جایگاه‌ها را دارد. این وضعیت در حالی ادامه دارد که دولت هم‌زمان به دنبال قطع یارانه سه دهک پایین جامعه است؛ اقدامی که صرفا پنج هزار میلیارد تومان صرفه‌جویی ایجاد می‌کند».

در ادامه، فلاحت‌پیشه با طرح این پرسش کلیدی، می‌گوید «آیا دولت حاضر است نارضایتی یک‌سوم جمعیت کشور را به جان بخرد، اما از کاهش چند هزار میلیاردی بودجه نهادهایی چون صداوسیما و دیگر ارگان‌های مشابه چشم بپوشد؟». به باور عضو اسبق کمیسیون برنامه و بودجه، «سخنان پزشکیان در صورتی جدی گرفته می‌شود که در فصل تدوین بودجه، یعنی از شهریور تا آذر، به زبان ارقام ترجمه شود». او می‌گوید «در پانزدهم آذر، هنگام ارائه لایحه بودجه سال آینده، مشخص خواهد شد که آیا وعده‌های رئیس‌جمهور تنها حرف بوده یا واقعا بودجه نهادهای فاقد کارکرد عمومی قطع می‌شود». فلاحت‌پیشه با ذکر موانع جدی در این مسیر، متذکر می‌شود که «ساختار قدرت به‌گونه‌ای است که حذف بودجه برخی نهادها بیش از هر چیز به اراده سیاسی و به بیان دقیق‌تر، به انتخابی ملی میان مردم و نهادهای ذی‌نفوذ گره خورده است».

نماینده ادوار مجلس، با اشاره به بحران ۸۰۰ هزار میلیارد تومانی کسری بودجه تأکید می‌کند که «کارد به استخوان بودجه کشور رسیده است. این‌بار یا باید واقعا میان مردم و نهادهای بودجه‌خوار یکی انتخاب شود یا همچنان همان چرخه ناکارآمد گذشته تکرار خواهد شد». به باور فلاحت‌پیشه، «این انتخاب صرفا بر دوش پزشکیان نیست، بلکه انتخابی برای کل کشور است؛ انتخابی که تعیین می‌کند آیا منابع محدود به سمت حداقل‌های معیشتی مردم و بازسازی بنیه دفاعی هدایت خواهد شد یا همچنان در اختیار گروه‌هایی قرار می‌گیرد که در عمل چیزی جز شعار و تبلیغات ارائه نکرده‌اند». استاد دانشگاه در پایان هشدار می‌دهد که «اگر دولت بار دیگر در برابر گروه‌های ذی‌نفوذ کوتاه بیاید، نتیجه چیزی جز بی‌اعتمادی بیشتر مردم نخواهد بود». او تأکید دارد که «مردم سال‌هاست از زیاده‌خواهی‌ها و بودجه‌خواری‌ها خسته‌اند. هر بار که فردی با شعار مبارزه با این روند به صحنه می‌آید، رأی مردم را جلب می‌کند، اما در نهایت آبروی او هزینه همان گروه‌ها می‌شود. این بار اما شرایط به‌گونه‌ای است که کشور دیگر توان تحمل تکرار گذشته را ندارد».

آلبرت بغزیان: ادعای قطع بودجه نهادها بدون حمایت سیاسی، در حد شعار باقی می‌ماند

آلبرت بغزیان، استاد دانشگاه و اقتصاددان هم به‌عنوان دیگر کارشناس در گپ‌وگفت با «شرق»، نگاهی محتاطانه به ادعای پزشکیان دارد و معتقد است «ریشه اصلی این موضوع، نه در طرح شعارها بلکه در توانایی دولت برای مواجهه با شبکه‌ای از نهادهای اقتصادی و شبه‌دولتی نهفته است»؛ شبکه‌ای که به گفته او، «سال‌ها از مالیات معاف بوده، از بودجه عمومی استفاده کرده و در عین حال خود را به‌مثابه بخش خصوصی جا زده است». از منظر این تحلیلگر مسائل اقتصادی، «بارها در دولت‌های پیشین نیز چنین ادعاهایی مطرح شده، اما هیچ‌گاه از سطح شعار فراتر نرفته است.» بنابراین او تأکید می‌کند که «اگر دولت واقعا بخواهد درآمدهای مالیاتی پایدار ایجاد کند، تنها کافی است معافیت‌های گسترده و بی‌دلیل نهادها را لغو کند. این اقدام نیاز به طراحی پیچیده ندارد، بلکه به جرئت و اراده سیاسی نیازمند است». به اعتقاد بغزیان، «آنچه تحت عنوان فرار مالیاتی یا «پایه‌های جدید مالیاتی» مطرح می‌شود، در برابر حجم معافیت‌های نهادهای خاص، سهم ناچیزی دارد».

این استاد اقتصاد توضیح می‌دهد که «بسیاری از نهادها و ستادهای وابسته به آنها مالک شرکت‌ها و سهام متعددی هستند، اما هیچ‌گاه شفاف‌سازی نکرده‌اند که چرا از پرداخت مالیات معاف‌اند یا بر چه مبنایی همچنان از بودجه عمومی بهره‌مند می‌شوند». با چنین برداشتی، او می‌گوید: «جالب آنجاست که نهادهای مذکور، از یک طرف بودجه می‌گیرند و از طرف دیگر معاف از مالیات‌اند. درحالی‌که وقتی بخش خصوصی برای ایجاد اشتغال یا توسعه نیاز به حمایت دارد، دولت حاضر نیست زیرساختی برایش فراهم کند، اما معافیت‌ها برای نهادهای خاص همچنان برقرار است». ازاین‌رو بغزیان اذعان دارد که «در چنین شرایطی، هر دولتی که بخواهد بر این روند خط بطلان بکشد، با مقاومت جدی مواجه خواهد شد» چراکه به باور او، «این مقاومت صرفا اقتصادی نیست، بلکه سیاسی است؛ چون بخش قابل‌توجهی از قدرت سیاسی و قانون‌گذاری، در پیوند مستقیم با همین نهادهاست». بغزیان اضافه می‌کند که «نمی‌توان انتظار داشت مجلس یا سایر مراکز قدرت به‌سادگی منافع مالی خود را واگذار کنند. همان‌طورکه در دوره تحریم هم دیدیم گروهی به نام «کاسب‌های تحریم» شکل گرفتند، اکنون هم نهادهای بودجه‌گیر و معاف از مالیات حاضر نیستند امتیازاتشان را رها کنند».

از دیدگاه این اقتصاددان، «مسئله شناسایی منابع پنهان درآمدی یا شرکت‌های فعال اصلا دشوار نیست؛ همه چیز مشخص و قابل ردیابی است. مشکل، نبود اراده سیاسی است». او تصریح می‌کند که «اگر مالیات واقعی از این نهادها اخذ شود، بخش بزرگی از کسری بودجه که اکنون رقمی بالغ بر ۸۰۰ هزار میلیارد تومان تخمین زده می‌شود، جبران خواهد شد. در مقابل، دولت برای جبران همین کسری بودجه ناچار به راهکارهای پرهزینه‌تری مانند افزایش عوارض خدمات، گرانی کالاهای عمومی یا استقراض از بانک مرکزی می‌شود؛ اقداماتی که فشار مستقیم بر معیشت مردم وارد می‌کند».

این استاد دانشگاه هشدار می‌دهد که «تداوم چنین وضعیتی به معنای افزایش سوداگری اقتصادی است». به تعبیر بغزیان، «برخی نهادهای شبه‌دولتی دقیقا مانند بخش خصوصی عمل می‌کنند؛ از افزایش نرخ ارز برای افزایش سود صادراتی استقبال می‌کنند، خود را در نقش مطالبه‌گر نشان می‌دهند، اما در عین حال از بار مالیاتی و تکالیف قانونی معاف‌اند». او این رفتار را «دوگانه زیان‌بار» می‌نامد؛ چراکه دولت را دو بار متضرر می‌کند؛ یک بار از طریق پرداخت بودجه و بار دیگر با چشم‌پوشی از اخذ مالیات.

بغزیان با نگاه تحلیلی می‌افزاید: «اگرچه پزشکیان این موضوع را به‌صراحت مطرح کرده و آن را راهی برای ساماندهی بودجه دانسته، اما تجربه دولت‌های گذشته نشان داده که چنین سخنانی غالبا در حد ادعا باقی می‌ماند. مگر آنکه بالاترین سطح اراده سیاسی در کشور، پشتیبان این طرح باشد». او یادآور می‌شود که «در غیاب چنین اراده‌ای، مسیر اصلاح ساختار مالی دولت مسکوت می‌ماند یا به‌طور عمدی به حاشیه رانده می‌شود». از دیدگاه این اقتصاددان، «اکنون کشور در شرایط ابربحران قرار دارد و تحریم‌های خارجی، کسری شدید بودجه و ناترازی دخل و خرج روزانه، وضعیتی را ایجاد کرده که ادامه آن برای دولت به‌شدت پرهزینه خواهد بود. او این شرایط را «نقطه عطف» می‌داند و می‌گوید اگر دولت نتواند از فرصت کنونی برای اصلاح استفاده کند، عملا چاره‌ای جز تداوم سیاست‌های ناکارآمد گذشته باقی نمی‌ماند».

در پایان، بغزیان متذکر می‌شود که «راهکار اصلی برای کاهش کسری بودجه، نه افزایش قیمت خدمات عمومی و نه استقراض بی‌پایان است، بلکه ساماندهی نهادهایی است که هم بودجه می‌گیرند و هم مالیات نمی‌پردازند. اگر این گام برداشته شود، بخش بزرگی از مشکلات مالی دولت پوشش داده خواهد شد». او بر این باور است که «این اقدام می‌تواند سرآغازی برای بازگرداندن اعتماد عمومی و ایجاد شفافیت در اقتصاد ایران باشد؛ هرچند تحقق آن، بیش از هر چیز به شجاعت و اراده سیاسی گره خورده است».

یادداشت

ماشه؛ بیمه‌نامه فشار

ادامه از صفحه اول

خروج آمریکا از برجام، برخلاف تصور رایج، نه یک تصمیم شتاب‌زده بلکه گام دوم در همان طراحی بود. دولت ترامپ، با خروج از توافق، نه‌تنها تحریم‌ها را بازگرداند، بلکه مسیر بازگشت ایران به تعامل را مسدود کرد. این خروج، زمینه‌ساز بازتعریف فشار بود: از مهار حقوقی به فشار حداکثری. اسرائیل، در این مرحله، نقش فعال‌تری ایفا کرد؛ از افشاگری‌های ادعایی تا لابیگری در نهادهای اروپایی، تل‌آویو کوشید تصویر ایران را از یک کشور در حال تعامل، به یک تهدید قریب‌الوقوع بدل کند. هدف، نه‌تنها خروج از توافق، بلکه ایجاد شرایطی بود که بازگشت به آن، هزینه‌مند و ناممکن شود. در آستانه موعدهای حساس مرتبط با برجام، اسرائیل حمله‌ای بی‌سابقه علیه زیرساخت‌های نظامی و هسته‌ای ایران آغاز کرد؛ جنگی که در رسانه‌ها به «جنگ ۱۲ روزه» معروف شد. این جنگ، برخلاف حملات پراکنده گذشته، دارای منطق زمانی و روانی خاصی بود: هم‌زمانی با نشست‌های شورای حکام، افزایش فشار اروپا و تلاش برای اجماع‌سازی پیرامون تهدید ایران. این جنگ، نه‌تنها عملیات نظامی، بلکه عملیات روانی و دیپلماتیک بود؛ مهندسی بحران برای فعال‌سازی ماشه. اسرائیل، با این حمله، تلاش کرد ایران را در موقعیتی قرار دهد که هرگونه پاسخ، به‌عنوان نقض توافق تلقی شود؛ زمینه‌ای مناسب برای بازگرداندن تحریم‌ها و انزوای مجدد. در این میان، آنچه برجام را از یک توافق متقابل به یک سازوکار یک‌طرفه بدل کرد، نه رفتار ایران، بلکه بدعهدی طرف‌های مقابل بود. ایران، با پایبندی کامل به تعهداتش - حتی پس از خروج آمریکا - تلاش کرد نشان دهد کهدیپلماسی می‌تواند جایگزین تقابل شود. اما خروج یک‌جانبه‌واشنگتن، بدون هیچ مبنای حقوقی، نه‌تنها مسیر تعامل را مسدود کرد، بلکه توافق را به ابزاری برای فشار یک‌جانبه بدل ساخت. اروپا نیز با وجود وعده‌های مکرر، در عمل به انفعال کشیده شد؛ سازوکارهایی چون اینستکس، هرگز فراتر از نمایش نرفتند و عملا نتوانستند از ایران در برابر تحریم‌های فراسرزمینی آمریکا محافظت کنند. نتیجه آن شد که ایران، با وجود پایبندی مستمر، در همان تله‌ای گرفتار شد که مکانیسم ماشه طراحی کرده بود: تهدید دائمی، تعلیق اعتماد، و امکان بازگشت تحریم‌ها بدون نیاز به اجماع. این وضعیت، نه حاصل نقض توافق از سوی ایران، بلکه محصول طراحی‌ای بود که از ابتدا، خروج از مدار فشار را ناممکن کرده بود. برجام، در این میان، بیش از آنکه توافقی برای حل بحران باشد، ابزاری برای تعویق توانمندی‌های راهبردی ایران بود؛ نه توقف، بلکه مدیریت زمان، فضا، و روان منطقه. غرب، به‌ویژه آمریکا و اسرائیل، نگران آن بودند که ایران با تثبیت ظرفیت‌های هسته‌ای و منطقه‌ای خود، به یک قدرت غیرقابل مهار تبدیل شود. بنابراین، برجام نه‌تنها برای کنترل غنی‌سازی، بلکه برای کنترل روانی و دیپلماتیک ایران طراحی شد. مکانیسم ماشه، در این چارچوب، نقش کلیدی داشت؛ بندی که امکان آن را فراهم می‌کرد تا در صورت هرگونه «عدم پایبندی»، تحریم‌ها بازگردند؛ بدون نیاز به اجماع، بدون نیاز به بررسی‌های فنی، و صرفا براساس ارزیابی سیاسی. در ماه‌های اخیر، هم‌زمان با تشدید تنش‌ها میان ایران و اسرائیل، تروئیکای اروپایی نیز مواضعی سخت‌گیرانه اتخاذ کرده‌اند. از صدور بیانیه‌های مشترک تا تهدید به فعال‌سازی ماشه، اروپا نشان داده که تحت تأثیر فشارهای تل‌آویو، به‌سمت بازگشت به منطق فشار حرکت کرده است. این هم‌افزایی، نه‌تنها در سطح دیپلماتیک، بلکه در سطح رسانه‌ای و افکار عمومی نیز قابل مشاهده است. اسرائیل، با استفاده از جنگ ۱۲ روزه، تلاش کرده اروپا را به این نتیجه برساند که ایران، نه‌تنها تهدیدی منطقه‌ای، بلکه تهدیدی جهانی است. در این چارچوب، مکانیسم ماشه به ابزاری برای بازگرداندن تحریم‌ها، منزوی‌سازی ایران و جلوگیری از هرگونه تعامل سازنده تبدیل شده است. آنچه در ظاهر یک توافق هسته‌ای بود، در عمل به یک نقشه فشار بدل شد. برجام، مکانیسم ماشه، خروج آمریکا، جنگ ۱۲ روزه و مواضع اخیر اروپا، همگی حلقه‌هایی از یک زنجیره‌اند؛ زنجیره‌ای که هدف نهایی‌اش، نه حل بحران، بلکه مدیریت آن به نفع قطب‌های مسلط است. در این میان، اسرائیل نقشی محوری ایفا کرده: از طراحی فشار تا مهندسی افکار عمومی، از لابیگری در نهادهای بین‌المللی تا عملیات روانی و نظامی. مکانیسم ماشه، اگرچه در متن توافق آمده، اما در روح خود، بازتابی از منطق تل‌آویو است؛ منطقی که امنیت منطقه را قربانی بازدارندگی اسرائیل می‌کند و ایران را در مدار انزوای تدریجی نگه می‌دارد.